

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۸
پاییز ۱۳۹۳، ص ۳۰-۹

مبانی معناشناختی حقوق اسلامی*

سجاد افشار

دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران

Email: sd_afshar@yahoo.com

چکیده

توجه به تحلیل زبانی مفاهیم و گزاره‌های حقوقی، یکی از مهم‌ترین بخش‌های مورد مطالعه در فلسفه حقوق است. طبیعت علم حقوق، آمیختگی آن با الفاظ را ایجاب می‌کند؛ قانون، قرارداد، رأی و تألیف حقوقی، همه باید جامه لفظ به تن کنند تا فهمیده و اجرا شوند. مرحله اول برای فهم یک متن یا سخن - و از جمله یک گزاره حقوقی - فهم معنای آن است. از این رو این پژوهش، در جست و جوی یافتن محملی معنایی برای گزاره‌های حقوقی می‌باشد. در فلسفه تحلیلی و دانش معناشناسی، مطالب بسیاری در این باب وجود دارد که حقوق‌دانان را در شناخت بهتر از دانش حقوق یاری کرده است. با این حال، منطقی حقوقی و مبانی حقوق ایران از علم اصول فقه اخذ شده است. اصولیان مباحث فراوانی در معنای الفاظ حقوقی و رابطه لفظ و معنا داشته‌اند. درباره پیوند لفظ و معنا، قول به ذاتی بودن و وضعی بودن این ارتباط مطرح شده است. به همین ترتیب، اکثر اصولیان، متعلق معنای الفاظ غیر اعتباری را ماهیت یا مدرک عقلانی می‌دانند. پذیرش هریک از این رویکردها تأثیر مستقیمی بر رویکرد حقوق‌دان به حقوق به‌ویژه در امر تفسیر دارد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه حقوق اسلامی - معناشناسی، اصول فقه، ذاتی بودن، وضع، ماهیت گزاره‌های انشایی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۴/۰۹.

مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین مباحث در فلسفه حقوق، «منطق حقوقی»^۱ است که طریقه استدلال و تقدم و تأخر ادله را در یک نظام حقوقی نشان می‌دهد. به عنوان مثال، در مغرب زمین دست کم در نیم قرن گذشته با استفاده از منطق، تحلیل اقتصادی، تحلیل زبانی و معناشناختی، هرمنوتیک فلسفی و غیر فلسفی و یا فلسفه‌های پست‌مدرن، نظام‌های مختلفی در منطق حقوقی ارائه شده است (Stelmach & Brozek, 1). اهمیت برخی از این رویکردها بدان پایه رسیده که خود زمینه‌ساز تولد شاخه جدیدی از علوم بین رشته‌ای شده‌اند، نظیر «تحلیل اقتصادی حقوق».

یکی از مهم‌ترین این رویکردها تحلیل زبانی و معنایی مفاهیم و گزاره‌های حقوقی است. حقوق عالم الفاظ است و قانون و قرارداد و رأی دادگاه، همه باید جامه لفظ به بر کنند تا نخست فهم شده و سپس اجرا گردند. روشن است که فهم یک قاعده حقوقی، در درجه اول به فهم معنای آن قاعده بستگی دارد. از این رو در غرب و به ویژه کشورهای تابع فرهنگ آنگلو ساکسون، حقوق‌دانان در فهم رابطه الفاظ و معانی قواعد از دانش «سمانتیک»^۲ یا معناشناسی^۳ استمداد جسته و بر مبنای آن یک نظام منطق حقوقی ارائه نموده‌اند. دانش سمانتیک به طور کلی کارویژه خود را شناخت چستی معنای الفاظ و شناخت رابطه میان لفظ و معنا می‌داند (Speaks, 4) و از نتایج مستقیم سنت فلسفه تحلیلی یا فلسفه زبانی است.

منطق و فن استدلال مسلط در نظام حقوقی ما از طریقه استدلال در علم اصول فقه گرفته شده است. عالمان اصولی بر فهم عرفی از متن تأکید کرده و براین اساس، اصل «ظهور» را مورد توجه قرار می‌دهند. با این حال، بحث از اصل ظهور، کلام آخر در فهم متن است و پیش از آن محقق اصولی موضع خود را در برابر مباحثی چون کیفیت دلالت لفظ بر معنا، واضع، چستی وضع و ماهیت استعمال روشن می‌نماید. توجه به چنین مباحثی با اندیشه‌های اصحاب فلسفه تحلیلی نسبتی بسیار نزدیک داشته و به ویژه پاسخ‌گوی دو سؤال اصلی علم سمانتیک - یعنی رابطه لفظ و معنا و چستی معنا- می‌باشند. البته برخلاف معناشناسی، در علم اصول مباحث معنایی و زبانی اصالت نداشته و تنها به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به دیگر مباحث علم اصول، مورد توجه قرار می‌گیرند.

1. Legal reasoning

2. semantics

در میان علمای شیعه، شهید سید محمد باقر صدر نخستین کسی است که در کتب اصولی خود به قرابت میان مبحث الفاظ در علم اصول و رویکردهای فلسفه تحلیلی توجه نموده و در ایجاد مقارنه میان مباحث این دو دانش کوشیده است (صدر، المعالم الجدیدة، ۹۶-۹۸). رویکرد تطبیقی میان اصول و فلسفه اسلامی با فلسفه تحلیلی، پس از شهید صدر نیز با قوت بیشتر ادامه یافته، اما کمتر به گزاره‌های هنجاری و حقوقی پرداخته‌اند؛ امری که موضوع اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهند. توجه به این نکته لازم است که هدف غایی استنباط اصولی و فقیه، بر ساختن یک نظام حقوقی-عبادی بر اساس مبانی شریعت اسلامی بوده و از این رو تحلیل لفظی و غیر لفظی خطابات شارع، محور اصلی کار اوست. بنابر این - و صرف نظر از مناقشه در تعیین نقش علم فقه در حقوق امروز ایران- رویکرد علم اصول به مباحث معنایی تا حد بسیار زیادی با رویکرد حقوقی، قرابت و تناسب دارد؛ در حالی که مطالعات معناشناسی، گستره‌ای عام داشته و تحلیل مباحث حقوقی با رویکرد سمانتیکی، امری نسبتاً جدید است. در این پژوهش، پاسخ‌های اصولیون به دو پرسش معناشناسی اصل قرار گرفته و به تناسب بحث به دیدگاه‌های معناشناسان و اندیشمندان برخاسته از سنت تحلیلی نگاهی تطبیقی خواهد شد.

بخش اول: رابطه لفظ و معنا

اصول نقشه راه فقه است و از این رو عالم اصولی در پی ارائه یک منطق صحیح و کارآمد برای استنباط فقهی است. مهم‌ترین منابع فقه - یعنی قرآن و سنت - نیز منابع لفظی هستند که تحلیل ماهیت و مدلول و معنای آن‌ها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و پایه فهم متن را ایجاد می‌کند. عمده قواعدی که علم اصول به دست می‌دهد، مربوط به قواعد فهم عرفی متن بوده و از این رو در مورد متون بشری نیز کاربرد دارد. برای نیل به تفسیر صحیح و دریافت مقصود شارع و مقنن و به طور کلی گوینده، توجه به نقش و تاثیر خود متن در فهم آن مورد نیاز است که این مباحث دارای محکم‌ترین و نزدیک‌ترین ارتباط با حوزه معناشناسی و سمانتیک هستند.

دو دیدگاه کلی در باب رابطه لفظ و معنا در میان اصولیان ارائه شده که از این قرارند:

مبحث اول: نظریه ذاتی بودن لفظ برای معنا

این نظریه به سلیمان بن عباد - عالم شیعی متقدم - نسبت داده شده و اگرچه در میان معاصران نیز قائلانی دارد، اما کتب اصولیان مشهور، از انتقاد و چالش نسبت به آن پُر است.

اهم مدعیات این نظریه - که از لابه‌لای کتب منتقدان آن اصطیاد شده- از این قرار می‌باشد:

الف) نسبت میان لفظ و معنا، نسبت ذاتی است و نه حاصل از جعل و اعتبار. به عنوان مثال، خصلتی که از طرفی در شیء «الف» و از طرف دیگر در ترکیب حروف «م» و «ی» و «ز» موجود است، باعث می‌شود که نام شیء الف را «میز» بگذاریم. دلیل به کارگیری واژه‌ای خاص برای هر معنا، به خود زبان و خصوصیات آن برمی‌گردد و نه به میل و اراده تکلم‌کنندگان به آن زبان (نایینی، ۳۰/۱). باید توجه داشت که مدعیات نظریه ذاتی صبغه کلامی دارد. به عبارت دیگر، اعتقاد به ارتباط کامل اجزای عالم و نبود خلل و بی‌تناسبی در نظام آفرینش الهی، باعث چنین اعتقادی در حوزه ارتباط میان لفظ و معنا شده است. در تأیید این نگرش، می‌توان به آیه ۳۲ سوره روم اشاره کرد. مدعیات دیدگاه ذاتی را می‌توان با یکی از جدیدترین نظریه‌ها در عرصه معناشناسی مقایسه کرد؛ یعنی نظریه «سمانتیک درون‌گرا» که به‌طور ویژه از افکار فیلسوف معاصر آمریکایی، نوام چامسکی و دغدغه‌های وی در حوزه ساختار ذهن و جملات تأثیر پذیرفته است (Chomsky, 135).

طرفداران سمانتیک درون‌گرا معنا را ذاتی^۲ لفظ می‌دانند (Mcgilvary, 225) و از این رو معتقدند سخن از «رابطه» سمانتیک خارجی میان این دو رهن و زائد خواهد بود. به محض استفاده از یک لفظ، معنای آن نیز به ذهن می‌آید؛ بدون این که به انتظار یک رابطه خارجی میان آن دو باشیم. این باور، ناشی از اعتقاد چامسکی و پیروانش به فطری بودن زبان است؛ امری که در چند دهه اخیر، موضوع کشمکش‌های جدی در میان فلاسفه و زبان‌شناسان مغرب‌زمین بوده است. در واقع، پذیرش این نظریه، راه را بر پذیرش کلی مفهومی به نام «فطرت» می‌گشاید و وجه عمده‌ای از مخالفت منتقدان دیدگاه چامسکی نیز به همین امر برمی‌گردد.^۳

ب) معنا جزء ذاتیات لفظ است و هیچ واسطه و رابطی میان این دو وجود ندارد (موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ۵۷/۲). به محض شنیدن یا خواندن لفظ، ذهن به سمت معنا رهنمون

1. Internalist semantics

2. Intrinsic

۳. در مواردی که در این مقاله، از شباهت‌های نظریه‌ای میان محققان شیعه و نظریه‌پردازان تحلیلی سخن گفته می‌شود، از اختلاف‌های کلامی و مبنایی و همین‌طور تفاوت سطح نظریات صرف نظر شده است. به عنوان مثال، چامسکی از روش تجربی و آزمایش کودکان نوسخن برای اثبات ذاتی بودن زبان استفاده کرده و نهایت هدف وی، اثبات برخی توانایی‌ها و گرایش‌های فطری در وجود انسان است؛ امری که اختلاف سطح آن با ادله و مدعیات علمای شیعه -نظیر استناد به علوم باطنی یا هماهنگی تکوینی همه مخلوقات- به روشنی آفتاب در میان آسمان است.

می‌گردد، بدون آن‌که نیازی به هرگونه رابطه بیرونی وجود داشته باشد. از این منظر نیز این نظریه رأیی مشابه چامسکی و پیروانش دارد.

ج) دلالت لفظ بر معنا از سنخ دلالت وضعی نیست و حسب رابطه علی یا اقتضایی لفظ و معنا، عقلی می‌باشد.

د) الفاظ بماهم الفاظ در زندگی اجتماعی نیز نقشی حیاتی و انحصاری دارند. به همین سبب است که عقد نکاح بنابر نظر نزدیک به اجماعی فقهای اسلامی، صرفاً با لفظ و بنا بر قول مشهور با الفاظ مخصوص منعقد می‌شود. این قاعده در مورد دیگر عقود نیز جاریست و اثر حقوقی (الزام) تنها در قالب و الفاظ مشخص ایجاد می‌شود. از این امر دو قاعده مهم در فقه اسلامی و حقوق ایران اصطیاد شده که قاعده «توقیفی بودن عقود» و قاعده «صیغ العقود» نام دارند. امر توقیفی آن است که از سوی خداوند وضع شده و در مقابل امر اجتهادی قرار می‌گیرد. بنابراین، توقیفی بودن عقود به این مفهوم است که صرفاً عقود و معاملاتی معتبر یا الزام‌آور هستند که توسط شارع تعیین و تأیید شده‌اند، یعنی عقود شرعیه مانند بیع، اجاره، صلح، جعاله، شرکت و... (جعفری لنگرودی، ۱۶۵). «صیغ العقود» در تکمیل نگاه شکل‌گرا معتقد است که عقود و معاملات نه تنها باید در قالب‌ها و نهادهای ویژه منعقد شوند، بلکه انعقاد آن‌ها نیز نیازمند استفاده از صیغه یا الفاظ مخصوص است. اگر الفاظ فاقد معنای تکوینی باشند، این تأکید بر استفاده از لفظ - که به نوعی مستظهر به روایات نیز هست - موردی نخواهد داشت.^۴

ه) اگر دلالت لفظ بر معنا صرفاً بر اساس جعل و قرارداد باشد، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید؛ چه این‌که هیچ دلیل و مرجحی وجود ندارد که بر شیء الف نام «میز» بنهیم و بر شیء ب نام «صندلی». به همین ترتیب، هیچ دلیلی وجود ندارد که از صیغه «زوجت»، رابطه نکاح ایجاد شود و از صیغه «بعثت»، مالکیت بر عین. (و) وضع تعیینی و تعینی هر دو مردود هستند. چرا که اساساً وضعی وجود ندارد که بخواهد ناشی از کثرت استعمال یا واضع مشخص باشد.

در مقابل، انتقادات بنیادینی نیز بر نظریه ذاتی بودن وارد شده است:

الف) اگر قائل به ذاتی بودن باشیم، باید تمام افراد تمام زبان‌ها را بدانند که در عالم خارج

۴. ماده ی ۱۰۶۲ قانون مدنی: «نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید».

۵. «...فلان لكل عقد، لفظا متلقى هو سبب شرعی توقیفی. فلا یصح استعماله فی لفظ آخر و افادته فائده» (عاملی، ۳۰۲/۷).

چنین نیست (مظفر، ۹/۱). ضمن این‌که بر این مبنا، تعدد زبان‌ها و حتی بحث مترادف نیز توجیه‌ناپذیر است؛ با توجه به این‌که هر هویت، صرفاً می‌تواند ذاتی یک لفظ باشد. البته شاید بتوان گفت که اختلاف زبان‌ها حاصل اختلاف آب‌وهوا و جغرافیاست و هرکس ذاتاً به زبان مادری خود عالم است.

ب) درباره ترجیح بلا مرجح شدن انتخاب وضعی الفاظ چنین پاسخ داده شده که آنچه محال است، ترجیح بلا مرجح است و نه ترجیح بلا مرجح و صرف وجود علت برای قدر مشترک کافی است. به عنوان مثال تفاوتی ندارد که بیماری که برای بهبودی باید پیاده‌روی کند، رو به سوی شمال راه رود یا به سوی جنوب. این اگرچه ترجیح بلا مرجح می‌باشد، اما ممکن است. حال اگر فردی بدون هیچ دلیلی راه رود، این ترجیح بلا مرجح و محال می‌باشد. به همین ترتیب همین که اصل نیاز جامعه به زبان و استفاده از لغات اثبات شد، بحث ترجیح بلا مرجح نیز مرتفع شده و تفاوتی نمی‌کند که کدام لفظ برای کدام معنا به کار برده شود (خوئی، ۲۸/۱).

در مورد اشکال محقق خوئی، پاسخ آن است که بازگشت ترجیح بلا مرجح نیز به ترجیح بلا مرجح است. وقتی اصل فعل علت می‌خواهد، خصوصیت نیز نیازمند به علت است. هنگامی که از نظر فلسفی اثبات شده است که «کل ممکن یحتاج الی العله»، این امر استثناپذیر نیست و فرقی ندارد که ممکن مورد بحث، طبیعت باشد یا خصوصیت (سبحانی، ۵۳).

ج) نظر مشهور فقهای معاصر، لزوم وجود صیغه و لفظ در انشاء عقد و ایجاد رابطه حقوقی را رد می‌کند. این امر از مواد ۱۰، ۲۱۹، ۱۹۰ و ۳۳۹ قانون مدنی - به صراحت یا اشاره- قابل استنباط است. عقد به تراضی واقع می‌شود و لفظ تنها کاشف از این اراده و تراضی بوده و به هیچ عنوان جزء ارکان یا شرایط وقوع عقد نمی‌باشد. لزوم استفاده از لفظ برای عقد (صیغ العقود)، صرفاً ناشی از ضرورت‌های اجتماعی عصر بوده که در زمان کنونی به تاریخ پیوسته است (جعفری لنگرودی، ۳۹۳/۱). در واقع، اکنون بسیاری از معاملات به شکل معاطاتی و تقریباً همه آن‌ها بدون صیغه منعقد می‌شوند. به علاوه، فقهای معاصر منحصر بودن عقود معتبر به عقود عصر شارع را رد کرده‌اند. سید یزدی صاحب عروه معاملات عقلائی خارج از عقود معین را پذیرفته و انحصار این معاملات را در عقودی خاص رد می‌کند (یزدی، ۲۹۶/۵).

از منظر قائلان به نظریه ذاتی، می‌توان با این بیان به انتقاد فوق پاسخ داد:

اولاً دلیل قطعی بر کنارگذاشتن صیغ العقود در قانون مدنی وجود ندارد. ماده ۱۹۲ قانون

مدنی، عقد را تنها در مواردی بی نیاز از لفظ دانسته که برای طرفین یا یکی از آن‌ها امکان تلفظ وجود نداشته باشد. همین‌طور ماده ۳۳۹، دادوستد (معاطات) را در پس بیع با ایجاب و قبول به رسمیت شناخته است. پس روشن است که اصل بر انعقاد عقد با لفظ است و وقوع معاطات فرع بر آن. در واقع، الزام آور بودن بیع بدون صیغه بیش از آن که مستظهر به عبارات قانون مدنی باشد، ناشی از توافق حقوق دانان عصر است. صاحب جواهر می‌گوید که بیع و دیگر عقود، دو قسم هستند؛ بیع با صیغه که لازم و الزام آور است و بیع بدون صیغه که چنین نیست (نجفی، ۲۱۳/۲۲).

ثانیاً حتی اگر معاطات را عقد و اعتبار معاملات بدون صیغه را در حد عقود شرعی بدانیم نیز استدلال مخالفان ناتمام است. نهایت آنچه از این استدلال برداشت می‌شود آن است که عقود بدون صیغه همان اثر حقوقی را دارند که ایجاب و قبول لفظی واجد آن هستند. یعنی آن رابطه ذاتی و تکوینی که بین صیغه و انشاء عقد هست، میان معاطات (در مفهوم اعم) و انشاء هم وجود دارد.

ثالثاً تأثیر به کارگیری لفظ در ایجاد اثر حقوقی و حتی تکوینی را در عقد «نکاح» به وضوح می‌توان دید. به دلیل ماهیت تبعدی این عقد است که به عنوان مثال حتی حضرت امام به عنوان یکی از شاخص‌ترین قائلان نظریه قراردادی بودن رابطه لفظ و معنا، در حالی که برخلاف مشهور فقهای متقدم، وجوب صیغه، لفظ، عربیت و ماضویت را در عقود و معاملات شرط نمی‌دانند، اما در عقد نکاح قائل به لزوم تلفظ و استفاده از زبان عربی - جز در صورت عجز - شده‌اند (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۲۴۶) و (امام خمینی، کتاب البیع، ۱/۵۴ و ۲۰۵ و ۲۱۹ و ۲۲۲). این نگاه توقیفی و تبعدی به عقد نکاح و عوارض آن موجب تفاوت روش استنباط در این عقد و احکام ویژه‌ای شده^۶ که به روشنی نسبت ذاتی و تکوینی صیغه و اثر حقوقی (لفظ و معنا) را نشان می‌دهد.

مبحث دوم: نظریه وضعی بودن لفظ برای معنا

اهل منطق، دلالت لفظ بر معنا را از سنخ دلالت‌های وضعی می‌دانند. وضعی بودن این رابطه در بین علمای اصول نیز نظر مشهور است. از دید آنان، هر واژه‌ای به طور پسینی برای معنایی وضع شده است. «وضع» در لغت به دو معنی شتاب کردن و کنار گذاشتن آمده (طریحی، ۲/۵۱۵) اما کاربرد عام آن «امری را علامت امری دیگر قرار دادن» می‌باشد. در

۶. «...لان حل الفروج امر توقیفی، فیتوقف فیہ علی النص.» (کرکی، ۱۳/۱۸۵)

تعریف خاص وضع (ارتباط لفظ و معنا)، مابین علما اختلاف است؛ به عنوان مثال آخوند خراسانی آن را «نوعی اختصاص لفظ به معنا و ارتباط خاص میان این دو» (خراسانی، ۹) تعریف کرده است. از میان قائلان به نظریه وضع، یک دیدگاه ریشه واضع را خداوند متعال دانسته ولی نظر مشهور آن را بشری می‌داند.

گفتار اول: الهی بودن وضع

محقق نایینی از یک سو معتقد است که نمی‌توان میان لفظ و معنا، به نسبت ذاتی قائل شد و از سوی دیگر در برابر شبهه ترجیح بلا مرجح بودن انتخاب یک لفظ برای یک معنا قرار گرفته است. از این رو ضمن پذیرش دلالت وضعی، واضعیت زبان را تنها شأن خداوند می‌داند. از دیدگاه ایشان، این وضع نه از سنخ تشریعیات (مثل وضع احکام) است و نه از سنخ تکوینیات (مثل وضع کائنات)؛ بلکه حکمت بالغه الهی اقتضا نموده است که این وضع به گونه‌ای به افراد بشر اطلاع داده شود، خواه از طریق ارسال نبی یا الهام و مانند آن.

به نظر می‌رسد که نهایتاً بتوان نظریه وضع الهی را با نظریه ذاتی منطبق دانست. در واقع، دیدگاه ذاتی بودن نیز برای الفاظ و معانی، شعور مستقل قائل نیست تا به یک رابطه مستقل میان آن‌ها باور داشته باشد؛ بلکه این دلالت ذاتی را براساس حکمت بالغه دانسته که نهایت تناسب میان مخلوقات و روابط آن‌ها را ایجاد می‌کند. پس نتایج مترتب بر دیدگاه ذاتی بودن، بر این دیدگاه هم قابل حمل است. اگر واضع همه الفاظ خداوند باشد، تفاوتی میان «حقیقت شرعی» و «حقیقت عرفی» وجود نخواهد داشت و الفاظ از تأسیسات و نهادهای حقوقی حکایت می‌کنند که همه مستقیماً - و نه به واسطه قرارداد بشری- مخلوق الهی هستند.

شهید صدر نیز پس از ارزیابی و نقد نظریات قائلان به بشری و الهی بودن منشأ وضع، اگرچه نهایتاً نظر اول را برمی‌گزیند، اما معتقد است که برهانی بر رد دیدگاه الهی وجود ندارد و حتی ریشه وضع انسان نیز الهام الهی است که نشانه‌های آن در تعلیم بیان به آدم و سخن گفتن آدم و حوا پیش از هبوط وجود دارد (صدر، بحوث فی علم الاصول، ۸۷/۱).

از دیدگاه میرزا مهدی اصفهانی، الفاظ، حکایت‌گر علوم الهی و بشری هستند. لفظ و اسم ارزشی بیش از علامت برای معنا ندارد (میرزای اصفهانی، ابواب الهدی، ۲۶۹). علامت هم چیزی است که برای رهنمون شدن ذهن مخاطب به امر دیگری، وضع و قرارداد می‌شود. بنابراین، رابطه بین این دو ذاتی نمی‌باشد. از دیدگاه ایشان، زبان عربی زبانی الهی بوده و وسیله بیان حقایق است و زبان‌های دیگر، همه اشتقاق و انحراف از زبان عربی هستند (میرزای

اصفهانی، رسائل شناخت قرآن، ۶۸). بنابراین، میرزا را می‌توان پیرو استاد خود - محقق نایینی - در الهی دانستن منشأ وضع زبان دانست. از نظر ایشان، الفاظ به نفس حقایق اشاره می‌کنند و نه به صور ذهنی یا طبیعت حقایق (میرزای اصفهانی، ابواب الهدی، ۹۷). به همین ترتیب، صدق قضیه نیز مانند لفظ، بستگی به ارجاع و اشاره به واقعیت خارجی دارد؛ کما این که قضیه کاذبه به امری اشاره می‌کند که در عالم خارج، واقعیتی ندارد (همان، ۹۹). از این رو، دیدگاه میرزای اصفهانی را می‌توان مشابه نظریات ارجاعی^۷ در میان معناشناسان دانست.

نظریه ارجاعی، نظریه کلاسیک معناشناسی شکلی است. از این منظر، الفاظ به مثابه اسم اشاره یا برچسب برای معانی عمل می‌کنند و یک واژه در صورتی معنادار است که به یک شیء مشخص در عالم خارج اشاره نماید (Evans, 209). اسمای خاص اشیا خاص را معین کرده و به آن‌ها اشاره می‌کنند. به وسیله اسمای خاص است که می‌توان اشیا را از هم تمییز داده و راجع به آن‌ها سخن گفت. نظریه ارجاعی، رابطه میان اسمای خاص و اشیا را به عنوان معیار اخذ کرده و طبق آن، سایر واژه‌ها را تبیین می‌کند. به عنوان مثال اسمی جنس مانند «اتومبیل» در تئوری ارجاعی به افراد اتومبیل و یا همه اتومبیل‌ها اشاره می‌کنند. در عالم معناشناسی، انتقادات بسیاری بر دیدگاه ارجاعی وارد آمده است؛ از جمله این که طبق این دیدگاه مترادفات، اسمی خیالی و غیر شخصی و جملات متشکل از این دست اسمی فاقد معنا هستند. اما مهم‌ترین چالش مطرح شده، آن است که این نظریه از ارائه توجیه صحیحی برای مفاهیم کلی و اسمی جنس عاجز است. معلوم است که همواره موضوع سخن و نوشته، اسمی خاص یا قابل اشاره نیست. اسمی جنس، جزء مفاهیمی هستند که در عالم خارج مابه ازائی ندارند. باید توجه داشت که نقش سمانتیکی اسمای خاص با واژه‌های عام کاملاً متفاوت است. حتی اگر قبول کنیم که یک اسم جنس مثل «سفید» با هویتی رابطه سمانتیک دارد، این رابطه از نوع ارجاع و اشاره نخواهد بود. سفید، نام مجموعه اشیا سفید یا صفت سفیدی نیست، آن گونه که «زید» نام زید است. اگر سفید، نام صفت سفیدی باشد، باید بگوییم واژه «سفید» با واژه «صفت سفیدی» مترادف است، چون هر دو از معنای واحدی حکایت می‌کنند (مروارید، ۸۷-۸۹).

با توجه به مجموع انتقادات ذکر شده، نظریه ارجاعی را نمی‌توان به عنوان مبنایی مناسب در سنجش مفاهیم و گزاره‌های حقوقی در نظر گرفت، به خصوص که:

اولاً مفاهیم حقوقی، مفاهیم کلی و به عبارت بهتر جزو معقولات ثانوی هستند. ثانیاً این دیدگاه از تبیین دقیق گزاره‌ها - ولو گزاره‌های خبری - عاجز است. ثالثاً مفاهیم حقوقی، قابل ارجاع و اشاره در خارج نیستند. توضیح آن‌که از این لحاظ، می‌توان دو دسته از مفاهیم مورد بحث در حقوق را شناسایی کرد. دسته اول صرفاً ذهنی و مطلقاً غیرقابل اشاره‌اند. به عنوان مثال، آنچه را که در عالم حقوق «بیع» می‌نامیم، در مفهوم بسیط خارجی خود چیزی جز دادن پول به فروشنده و بردن کالا نیست و در این میان امری به نام بیع را نمی‌توان دید یا احساس کرد یا نشان داد. به همین‌گونه است مفاهیمی از قبیل قصاص، حساب بانکی، معامله به قصد فرار از دین و تفکیک قوا که هیچ‌یک در قالب نظریه ارجاعی قابل تبیین نیستند. گروه دوم از مفاهیم حقوقی - مانند چک - دارای مابه‌ازاء خارجی می‌باشند و از این رو، قابل ارجاع به نظر می‌رسند. باید توجه داشت که آنچه در عالم حقوق مورد بررسی قرار می‌گیرد، ارکان و آثار حقوقی این پدیده‌هاست و نه شکل فیزیکی یا حالت ظاهری آن‌ها. به عنوان مثال صادر کننده چک، باید اهلیت داشته باشد و یا صدور چک بلامحل، از موجبات تعقیب کیفری است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این آثار و ارکان نیز خود از مفاهیم دسته اول بوده و قابل ارجاع نمی‌باشند.

این اشکالات در نظریه ارجاعی باعث شده تا در معناشناسی شکلی^۸ امروزی، نظریه فوق را به تبیین اسامی علم اختصاص دهند و هرکجا که ارجاع، توانایی تبیین معنایی مفهوم یا جمله‌ای را نداشت، از تئوری‌های جدیدتری نظیر سمانتیک جهان‌های ممکن و یا نظریه گزاره‌ای^۹ استفاده کنند.

همان‌گونه که ذکر شد از میان اصولیان دیدگاه میرزا مهدی اصفهانی بیشترین مشابهت را با نظریه ارجاعی دارد، به نحوی که در آثار وی الفاظ نه تنها در مورد اسامی علم و خاص، بلکه نسبت به تمام حقایق - ولو حقایق نوری - نقش ارجاعی دارند (میرزای اصفهانی، ابواب الهدی، ۹۷).

گفتار دوم: بشری بودن وضع

گذشت که مشهور اصولیان اولاً رابطه لفظ و معنا را علقه وضعیه و ثانیاً واضع را انسان می‌دانند. با این حال در مورد کیفیت همین امر هم اختلاف وجود دارد و حداقل سه نظر کلی

8. Formal Semantics

9. Propositional Theory

قابل شناسایی است:

الف: نظریه تعهد

برخی محققان رابطه لفظ و معنا را رابطه «تعهد» دانسته‌اند. توضیح این نظر که در آرای شیخ عبدالکریم حائری یزدی و شیخ محمدرضا نجفی جلوه‌گر شده، آن است که واضع در برابر مخاطب ملتزم و متعهد می‌شود که هرگاه افاده معنای خاصی مدنظر او بود، از لفظ مشخصی استفاده کند، به گونه‌ای که ذهن مخاطب به محض شنیدن آن لفظ به سوی معنای موردنظر رهنمون گردد. در واقع، تنها هنگامی لفظ بر معنا دلالت می‌کند که اولاً این التزام و تعهد حاصل شود و ثانیاً مخاطب به آن علم پیدا کند (حائری یزدی، ۴/۱). نتیجه آن که طبق این دیدگاه، رابطه لفظ و معنا ناشی از تعیین واضع یا واضعان مشخصی است. به عنوان مثال در منابع تاریخی وضع زبان عربی و تکلم به این زبان به «عرب بن قحطان» پادشاه یمن و جد اعراب عاربه (اصیل) نسبت داده شده است (بلاذری، ۶/۱).

در پاسخ به این دیدگاه گفته شده که اولاً با توجه به کثرت لغات و گستردگی زبان‌ها چنین امری ممکن نیست. ثانیاً حتی اگر چنین احتمال بعیدی را نیز بپذیریم، الفاظ و معانی به چه نحو به متکلمان آن زبان رسیده است؟ اگر این امر را دفعی و یکباره بدانیم که عقلاً محال است و اگر آن را تدریجی بدانیم تکلیف خلق اول و افراد دیگر تا قبل از رسیدن لغات به آنها نامعلوم است (نایینی، ۳۰/۱). ثالثاً طبق تعریف، مبنای دلالت، تعهد و التزام واضع است و نه خود وضع. بنابراین تعهد با وضع متفاوت بوده و از حیث زمانی در مرحله بعد از آن قرار می‌گیرد. رابعاً به نظر می‌رسد که در این نظریه، بین واضع و متکلم خلط صورت گرفته باشد؛ تعهد به قرار دادن یک لفظ معین برای معنای خاص، اگر پذیرفتنی باشد شأن واضع است و نه متکلم.

ب: نظریه تنزیلی بودن

در میان تقریرهای گوناگون طرفداران وضع، این دیدگاه کم‌تر مورد بحث و توجه واقع شده است. محقق ایروانی که از حامیان این نظریه است، نفس اشاره و دلالت لفظ بر معنا را ذاتی دانسته، اما دلالت لفظ بر یک معنای خاص از میان معانی را وضعی می‌داند. نتیجه آن که به یک شق خاص از نظریه وضعی قائل شده است، یعنی لفظ پس از وضع برای یک معنای مشخص، وجود تنزیلی آن معنا شده و به مانند اسم اشاره برای آن عمل می‌کند (ایروانی، ۷/۱). وجود تنزیلی یعنی لفظ جای معنا را می‌گیرد. به عنوان مثال گفته می‌شود که اگر آب نبود،

تیمم جای آب وضو را می‌گیرد و اصولاً همان آثار وضو را دارد. به همین ترتیب وقتی در ماده ۱۳۹ قانون مدنی آمده که «حریم در حکم ملک صاحب حریم است»، یعنی با حریم همان معامله‌ای می‌شود که با خود ملک صورت می‌گیرد. لفظ هم به همین گونه وجود تنزیلی معنا می‌شود. به عبارت دیگر، حقیقت وضع تنزیل معنا است. لفظ سایه معناست و با شنیدن لفظ، ذهن به سمت معنا رهنمون می‌گردد. از همین جاست که خوبی و بدی و زشتی و زیبایی لفظ به معنا هم سرایت می‌کند. کار واضع جز این نیست که بگوید که این لفظ نازل در منزله فلان معنا است.

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که اولاً تنزیل، کار آشنایان به سخن و بلاغت است، در حالی که وضع به مرور زمان و توسط توده‌ها صورت می‌گیرد. ثانیاً تنزیل مرتبه‌ای پس از وضع می‌باشد. در واقع ابتدا وضع لفظ در یک معنا صورت می‌گیرد و در مرحله بعدی در موقع استعمال تنزیل می‌یابد. به عنوان مثال اول واژه «شیر» وضع شده و بعد هنگام استعمال در معنای حیوان مفترس تنزیل گشته است.

ج: نظریه جعل و اعتبار

اغلب اصولیان امامیه اولاً دلالت لفظ بر معنا را وضعی می‌دانند و ثانیاً این رابطه وضعیه را نه مستقیماً ناشی از خواست و اراده الهی یا خصوصیت خود زبان که حاصل وضع متکلمان به آن زبان می‌دانند.

از دیدگاه محقق اصفهانی، وضع-که ماهیت ارتباط لفظ و معناست- از سنخ اعتبار بوده و فاقد هرگونه جنبه واقعی می‌باشد. از نظر ایشان در طی فرآیند وضع بین معنا و وجود خارجی اشیاء- بدون این که تحول واقعی یا خارجی ایجاد شود- به طور اعتباری نسبت و رابطه ایجاد می‌شود (محقق اصفهانی، ۲۲/۱). به بیان دیگر، واضع با برقراری نسبت بین لفظ و معنا همان کاری را می‌کند که شارع با ملکیت با مفاهیمی چون ملکیت و زوجیت؛ یعنی کار هردو اعتبار کردن است (فاضل لنکرانی، ۲۲۴).

علامه طباطبایی نیز معتقدند که فهم یک معنای خاص از لفظ خاص در هر زبان و همین طور دوام این فهم، کاشف از یک ارتباط مابین لفظ و معنا در درجه اول و ثابت بودن این ارتباط در درجه دوم است. حال از آنجا که معانی در زبان‌های مختلف فرق کرده و هر قومی با شنیدن الفاظی خاص به معنای خاصی رهنمون می‌شوند، این رابطه اعتباری است و نه حقیقی (طباطبایی، حاشیه‌الکفایه، ۱۶). پس رسیدن به معنای الفاظ نیازمند دو عنصر است؛ اول

وضع و اعتبار و دوم آگاهی مخاطب از این وضع (طباطبایی، حاشیه الکفایه، ۱۹). توضیح آن که از نگاه علامه، مفاهیم به سه دسته «حقیقی»، «اعتباری» و «وهمی» تقسیم می‌شوند. مفاهیم وهمی و مفاهیم اعتباری مابه ازای خارجی ندارند، با این تفاوت که ذهن به دلیل نیاز آدمی، مفاهیم اعتباری را درون خود ساخته و به عبارت دیگر اعتبار می‌کند؛ یعنی فرض می‌کند که وجود دارند. در واقع، مفاهیم اعتباری از همان سنخ وهمیات هستند، با این تفاوت که دارای اثر و کاربرد در زندگی آدمیانند (طباطبایی، بدایة الحکمه، ۱۰-۱۱).

عمده مفاهیم اعتباری، موجودات و روابط واقعی را بازنمایی می‌کنند. به عنوان مثال ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی، ریاست خانواده در روابط میان زوجین را از خصایص شوهر می‌داند. مفهوم «ریاست» و «رییس»، مفهوم اعتباری هستند. یعنی پس از ازدواج و تحقق ریاست، در وجود زوج یا زوجه تغییر واقعی و تکوینی ایجاد نمی‌شود، بلکه ذهن از دیدن پدیده واقعی «سر» یا «رأس» که در عالم خارج، فوق همه اعضای بدن قرار داشته و اعضا را راهبری می‌کند، مفهومی به نام ریاست را اعتبار و خلق کرده و بر آن مجموعه‌ای از خصوصیات و آثار و احکام را بار می‌نماید. ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی که اصولاً زن را به زندگی در منزل مورد نظر شوهر موظف می‌داند، از آثار همین مفهوم ریاست است. به همین دلیل است که مفاهیم حقوقی را باید از سنخ مفاهیم اعتباری دانست.

اگر اعتباری بودن ماهیت وضع پذیرفته شود، در مفاهیم حقوقی با دو اعتبار سروکار داریم که اولی رابطه لفظ و معناست و دومی خود معنا. حال از آنجا که اعتبار به معبر نیاز دارد و علامه نیز وضع را - جز در اسمای شخصی - تعیین می‌دانند (طباطبایی، حاشیه الکفایه، ۱۹)، منشأ وضع و اعتبار، عرف عمومی جامعه خواهد بود. پس عرف عمومی می‌تواند با کثرت استعمال، رابطه میان لفظ «الف» و معنای «ب» را برداشته و آن را با معنای «ج» برقرار سازد. به علاوه، اگر عقود و معاملات را توقیفی - و در نتیجه جزء اسمای شخصی - ندانیم، این نظریه به طور کامل و از تمام ابعاد، در مقابل نظریه ذاتی بودن قرار می‌گیرد. به همین ترتیب، هر لفظی می‌تواند هر اثر حقوقی‌ای ایجاد کند یا حتی لزومی به وجود لفظ و صیغه در عقود نمی‌باشد. مبنای معنایی فقهای معاصر در مدخلیت ندادن به لفظ و لفظ خاص در معاملات همین امر است.

علامه طباطبایی در المیزان نیز به لوازم این سخن پایبند بوده‌اند؛ آنجا که در تفسیر آیه شریفه «أوفوا بالعقود»، تأکید کرده‌اند که ظاهر قول کتاب، بر وفای به عقود است و منظور از

عقود، همه چیزهاییست که عرفاً عنوان عقد بر آن‌ها صدق کرده و قابل وفا هستند، مانند عقد بیع... قرآن به وفای به عقد و عهد در تمام معانی تأکید کرده و این امر شامل عقدی که فرد با فرد منعقد می‌کند یا عقود و عهود اجتماعی می‌شود، مثل عقود دولتی یا ملت‌با ملت‌با (طباطبایی، المیزان، ۱۵۸/۵-۱۶۱).

بخش دوم: چیستی معنا

این بخش به دنبال پاسخ به دومین پرسش معناشناسی -یعنی ماهیت معنا- است. برخی مکاتب تفسیری متأثر از هرمنوتیک فلسفی وجود و یا دست کم اهمیت معناداری الفاظ را انکار کرده و تمام بار فهم را بر دوش مفسر یا چگونگی فرآیند فهم می‌دانند. دیدگاه اصولی این نظر را نفی کرده و به وجود امر مستقلاً به نام معنا، قائل است؛ با این تفصیل که معنا، امر یا چیزی خارجی یا ذهنی است که لفظ بدان بازگشت می‌نماید (نجفی اصفهانی، ۱۸/۱).

مبحث اول: معنای مفاهیم حقوقی

پس از بحث از چگونگی دلالت لفظ بر معنا و حقیقت وضع، یکی از موضوعات مورد توجه عالم اصولی، ماهیت و چیستی موضوع‌له است. مثلاً در جمله‌ای مانند «بعد از ظهور ثمره زرع، عامل مالک حصه خود از آن می‌شود» (ماده ۵۳۱ قانون مدنی) الفاظ به چه موضوع‌له‌هایی بازگشت می‌کنند؟ در اینجا باید میان واژه‌های حقوقی مثل عامل و مالک و غیر آن قائل به تفاوت شد.

محقق نایینی معتقد است که معنا و مفهوم هر لفظ، یک «مدرک عقلانی» است؛ یعنی امری که عقل آن را از حقایق درک می‌کند، بدون این که تفاوتی بین حقایق خارجی و قابل اشاره یا غیر آن‌ها در این حکم باشد. این مدرک عقلانی را می‌توان با نظر گروهی دیگر از اصولیان که «طبیعت» یا «ماهیت» فلسفی را معنا و موضوع‌له الفاظ می‌دانند، یکی دانست. توضیح آن‌که انسان با حواس خود شیء را احساس می‌کند. در مرحله بعدی، ذهن از این موجود محسوس یک صورت ذهنی مجرد ایجاد می‌کند. این صورت به قوه واهمه رفته و پس از آن در مرتبه عقلانی ادراک می‌شود. این مدرک عقلانی، بسیط و مجرد بوده و متعلق علم و شناخت است (نایینی، ۳۵/۱). مفاهیم بدواً خارجی مثل انسان، حیوان، سفیدی، ثمره زرع، چک (در مفهوم صوری و ظاهری آن) و... پس از چندبار احساس در ذهن انتزاع می‌شوند و به شکل کلی ادراک می‌شوند و این مدرک کلی عقلانی یا مفهوم ماهوی یا معقول اولی به عنوان موضوع‌له

این الفاظ قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، این ماهیت یا معقول اولی همان گونه که متعلق علم و شناخت ذهن است (یثربی، ۱۵۷)، متعلق معنایی الفاظ انسان نیز می‌باشد. اما مفاهیم حقوقی اصطلاحاً از سنخ معقولات ثانوی هستند؛ یعنی اگرچه از مفاهیم اولی و ماهوی انتزاع می‌شوند، اما خود مابه‌ازاء خارجی نداشته و از این رو برخلاف امور خارجی، مفهوم ماهوی نیستند (مصباح یزدی، ۳۵). در واقع شناخت معنای این مفاهیم، تنها در گرو آشنایی با اعتبار معتبر است؛ اعتباراتی که البته از مصالح واقعی ناشی شده‌اند. پس در ماده ۵۳۱، معنای آنچه جنبه واقعی و خارجی دارد (مفهوم ثمره)، را از طریق استقرار ماهیت آن در ذهن درمی‌یابیم و معنای امور اعتباری (مالک) را از طریق آشنایی با سیره و روش قانون‌گذار. در واقع، مفاهیم حقوقی از مفاهیم ماهوی انتزاع شده و به مقتضای نیاز انسان در امور فردی و اجتماعی، جعل و قرارداد می‌شوند (همان، ۳۸). با این حال به نظر می‌رسد که معنایی که الفاظ به آن بازمی‌گردند، در هر دو حال - معقول اولی و ثانی - همان معقولات و مدرکات ذهنی هستند.

دیدگاه گزاره‌ای در عالم معناشناسی نیز به راهی مشابه رفته است. آنان برخلاف تئوری ارجاعی که معناداری لفظ را وابسته به اشاره آن به یک مصداق خارجی و عینی می‌دانست، یک مفهوم ذهنی را به عنوان متعلق معانی الفاظ ایجاد و اعتبار کرده که حسب تعابیر مختلف، «محتوا^{۱۰}» یا «سنس^{۱۱}» خوانده می‌شود. در واقع، الفاظ به این موجودات ذهنی بازگشت می‌کنند و نه یک حقیقت عینی؛ خواه این وجود ذهنی اساساً حقیقت عینی داشته باشد یا نه. از این رو دیدگاه گزاره‌ای به دشواری‌های نظریه ارجاعی دچار نمی‌شود.

مبحث دوم: معنای جملات حقوقی

دیدگاه نظریه گزاره‌ای درباب مفاهیم، به جملات نیز قابل تسری است. آنچه درباب مفاهیم، محتوا یا سنس خوانده می‌شود را در جملات «گزاره^{۱۲}» می‌نامند. گزاره معنای الفاظ جملات است. از گزاره تعاریف زیادی صورت گرفته که قدر مشترک آن‌ها، معنای جملات خبری است (Strassler, 185). مثلاً گزاره بیان‌شده در جمله «هوا بارانی است»، بارانی بودن هواست. اما با این تعریف، آیا می‌توان گزاره را معنای یک جمله حقوقی - مثلاً یک ماده قانونی - دانست؟ روشن است که ماهیت جملات حقوقی، دادن خبر و گزارش - مثل بارانی

10. content

11. sense

12. proposition

بودن هوا- نیست. پس یا باید این نظریه را از تبیین جملات حقوقی - برخلاف مفاهیم حقوقی- ناتوان دانست و یا مفهوم گسترده‌تری از گزاره در نظر گرفت که شامل گزاره‌های هنجاری و حقوقی هم بشود. مثلاً برخی آن را «مدلول مشترک جملاتی با حالت‌های مختلف» می‌دانند. براین اساس، گزاره تنها محملی برای تبیین معنای جملات خبری نیست. طبق این نظر، سه جمله «علی، خانه خرید.» و «آیا علی خانه خرید؟» و «علی! خانه بخر.» مبین یک گزاره واحد (خانه خریدن علی) هستند که در ذهن گوینده قرار دارد و الفاظ به آن‌ها برمی‌گردند (هاک، ۱۲۹).

اما درباب موضع علمای مسلمان درمورد معنای جملات حقوقی باید گفت که جملات تامه به دو گونه اخباری و انشایی تقسیم می‌شوند. جملات به کاررفته در متون حقوقی، انشایی می‌باشند. برخی جملات انشایی مختص به انشا هستند، مانند صیغه‌های امر و نهی. گروه دیگر بین مقصود اخبار و انشا مشترکند، مثل صیغه «بعت» و «طالق».

علی‌رغم آن که قانون‌گذاران و قضات کمتر شهروندان یا مکلفان را مخاطب مستقیم احکام خود قرار می‌دهند^{۱۳}، اما درباب ماهیت صیغه‌های مختص انشا و به ویژه هیأت امر، باید دانست که این هیأت، افاده طلب می‌کند و طبع طلب، مقتضی ایجاد ماده است. اگر مأمور، ماده را ایجاد نکرد، متمرّد محسوب می‌شود، مگر آن‌که ثابت شود که قانون‌گذار اذن ترک داده است. نتیجه آن‌که وجوب، بسیط است و استحباب، امری مرکب. زیرا وجوب صرف طلب فعل است و استحباب، طلب فعل است به همراه اذن در ترک آن. اگر در اراده قانون‌گذار استحبابی یافت نشد، اصالة الاطلاق را جاری کرده و حکم او را بر وجوب حمل می‌کنیم. بنای عقلا هم ظهور امر در وجوب را تأیید می‌کند، یعنی این‌که قانون‌گذار ابتدا بگوید که «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» و بعد بگوید کلام مرا اطاعت کنید و بعد بگوید که این کلام اخیر مرا اطاعت کنید و... مستلزم تسلسل خواهد بود (موسوی بجنوردی، ۳۳-۳۵).

اما روشن است که اکثر قوانین در قالب جملات انشایی نوع دوم وضع می‌شوند. در این موارد، صیغه و ظاهر عبارت به کار گرفته با جملات انشایی یکی است و قانون‌گذار یا قاضی جمله‌ای به ظاهر خبری بیان می‌کند، اما قصد انشا دارد. مثلاً فردی که برای اولین بار با جمله «وصیت برای حمل، صحیح است» برخورد می‌کند، ممکن است که این جمله را صرفاً یک

۱۳. این جملات در احکام شارع بسیار به کار رفته‌اند، نظیر «اغسلوا»، «اجلدوا»، «اقتلوا» و...

گزارش تلقی نماید. چنین امتزاجی در صیغ العقود، روشن تر است. وقتی که گفته می شود «فروختم» یا «بعت»، معلوم نیست که از یک معامله واقع شده خبر می دهیم یا خود در مقام انشای معامله ای جدید هستیم.

درماهیت جملات انشایی نوع دوم، سه دیدگاه وجود دارد به قرار ذیل:

دیدگاه اول: نظریه آخوند خراسانی

محقق خراسانی معتقد است که انشا، گفتاری است که به وسیله آن ایجاد معنا در نفس الامر قصد می شود، نه حکایت از ثبوت و تحقق معنا در ذهن یا خارج. به همین دلیل، انشا متصف به صدق و کذب نمی شود. البته موضوع له صیغه های اخبار و انشا یکی است و متکلم، حسب داعی و انگیزه خود در مرحله استعمال آنها را در حالت اخبار یا انشا به کار می برد. گاهی می گوید که «خانه را فروختم» و مقصود او اخبار از معامله ای در گذشته است و گاه همین جمله را به کار می برد، در حالی که داعی و جهت جمله او ایجاد یک عقد بیع است. به هر حال طبق این نظریه، تقسیم افعال به انشایی و اخباری صرفاً مربوط به قصد گوینده است و نه مباحث معنایی و دلالت تصویری (خراسانی، ۷۱-۷۲).

به این نظریه با این بیان انتقاد شده که شأن واضح آن است که برای نیازهای متکلم، وضع لفظ کند. برای دو نیاز متفاوت، باید دو واژه وضع کرد و نه قدر جامع. وقتی فرد در پی گزارش از فروختن مال خود است، یک نیاز دارد و وقتی انشای بیع می کند، نیازی دیگر دارد. از این رو، باید دو واژه برای این دو معنا وضع شود (سبحانی، ۱۰۴).

دیدگاه دوم: نظریه محقق ابروانی

این دیدگاه، متعلق به محقق ابروانی است که بعدها توسط محقق خوئی و شاگردان ایشان پروراند شده است. از این منظر، همه جملات، اخباری هستند و جمله انشایی وجود ندارد. توضیح این که معمولاً جمله اخباری، از یک امر خارجی گزارش می کند. اما هنگامی که «زوجت» یا «بعت» به کار می رود، از یک اعتبار ذهنی خبر داده می شود. به عبارت دیگر، متکلم در ذهن خود اعتبار می کند که فلان زن، همسر او باشد یا فلان مال، مال او باشد و به این ترتیب، عقد نکاح و بیع ایجاد می شوند. نقش صیغه، یک نقش ایجادی نیست و تنها از این فعل و انفعال ذهنی گزارش می دهد. با این استدلال کار همه جملات، اخبار و گزارش است؛ منتها برخی از خارج حکایت می کنند (جملات اخباری) و برخی از ذهن گزارش می دهند (جملات انشایی). وقتی که متکلم، امری را در ذهن خود اعتبار کرد، دیگر نیازی به انشای

مجدد وجود ندارد (ایروانی، ۹۲/۱). به نظر می‌رسد که این دیدگاه با نظریه توصیفی بودن گزاره‌های حقوقی، سازگار است.

در نقد این نظریه، گفته شده که اولاً این دیدگاه، موجب تسری بحث صدق و کذب به گزاره‌های انشایی و حقوقی می‌شود. ثانیاً برای ایجاد اثر حقوقی، صرف اعتبار ذهنی کافی نیست و لزوماً باید اعتبار انشایی شکل بگیرد (سبحانی، ۱۰۸-۱۱۰).

دیدگاه سوم: نظریه مشهور

عقود و ایقاعاتی چون بیع، نکاح و طلاق از امور اعتباری هستند. همان‌طور که در بخش اول آمد، اعتباریات اموری هستند که ذهن حسب نیاز خود، آن‌ها را از عالم واقع و تکوین اخذ می‌کند. به عنوان مثال انسان در دنیای خارج، بسیاری از چیزها را جفت و زوج می‌بیند. از طرف دیگر، کشش و جاذبه‌ای در جنس مرد نسبت به جنس زن و برعکس، مشاهده می‌کند. این امر تکوینی و این نیاز واقعی در کنار هم، موجب اعتبار مفهومی به نام «زوجیت» می‌شوند. به این ترتیب مرد، زوج و زن، زوجه می‌شود. اما این رابطه زوجیت اعتباری، مثل رابطه زوجیت تکوینی دو چشم یا دو گوش در عالم خارج، متحقق و معلوم نیست؛ از این رو نیاز به اعلام دارد. به همین دلیل گفته می‌شود که «زوجت هذه لهدا».

در عالم معاملات و عقود نیز انسان از اختصاص تکوینی اعضا و جوارح بدن به خود، مفهومی به نام «مالکیت» بر اشیای بیرونی را اعتبار می‌کند. در مرحله بعد می‌فهمد که مالک همه آنچه بدان نیاز دارد نیست و از این رو مفاهیم جدیدی چون «بیع و معاوضه و...» را اعتبار می‌کند و این امر را با صیغه‌هایی نظیر «فروختم» و «بعت» بیان می‌کند.

پس اعتبار، یعنی ساختن دو گونه تکوین در ذهن؛ گاهی غرض بر این تعلق می‌گیرد که از معنای اعتباری محقق شده خبر دهیم و گاه در پی آن هستیم که یک مفهوم اعتباری جدید ایجاد کنیم. پس لفظ «زوجتک» را در هر دو معنا می‌توان به کار برد؛ هم ایجاد و هم اختطاری. در جملات انشایی، یک مفهوم اعتباری جدید خلق می‌شود که مربوط به دلالت تصویری است. اما ریشه اعتبار کجاست؟ به عبارت دیگر معتبر این اعتبارات کیست؟ در بخش اول نشان داده شد که از منظر علامه طباطبایی، این معتبر می‌تواند عرف عمومی باشد. اما با این حال استناد مستقیم فقها به کاربرد عرفی یک لفظ در حل مسائل حکمی چندان زیاد نیست. به عنوان یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این استناد، می‌توان نظر امام در باب بیع حقوق را نام برد. می‌دانیم که ماده ۳۳۸ قانون مدنی، بیع را «تملیک عین به عوض معلوم» تعریف کرده است. از سوی دیگر

تملیک منفعت نیز در چارچوب عقد اجاره صورت می‌گیرد. در این میان تکلیف انتقال حق در برابر عوض معلوم تعیین نشده است. سنت فقهی و حقوقی کشور چه به شکل تئوری و چه در عمل، انتقال حقوق را تنها در چارچوب عقد صلح می‌پذیرد. امام با این نظر مشهور مخالفت نموده و به استناد کاربرد عبارت «بیع حقوق» در زبان متعارف مردم، حکم به صحت بیع حقوق کرده‌اند (امام خمینی، کتاب البیع، ۱/۲۵۴). در مغرب زمین، اچ.ال.ای. هارت - مشهورترین فیلسوف حقوق قرن بیستم - تحت تأثیر آرای زبانی ویتگنشتاین و استراوسون، ضمن انتقاد از ارائه تعاریف انتزاعی از قانون و اصطلاحات حقوقی، معتقد است که تنها راه شناخت مفاهیم حقوقی، آشنایی با کاربرد آن‌ها در زبان روزمره مردم می‌باشد (Hart, 19). در کتاب مفهوم قانون وی می‌توان نمونه‌هایی از تلاش وی برای شناخت مفاهیمی چون قانون، تکلیف و حقوق بین‌الملل از طریق کشف معنای واژه‌ها در زبان روزمره مردم را مشاهده نمود.^{۱۴}

نتیجه‌گیری

ذکر این نکته لازم است که هدف این پژوهش، در درجه اول معرفی نظریات رایج اصولیان در موضوع معنا به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مباحث تحلیل زبانی و مقدمه مهم تفسیر بوده است. می‌توان نظریات راجع به رابطه لفظ و معنا را به دو دسته ذاتی و وضعی تقسیم نمود. نظریه ذاتی بودن، با اتکا بر مبانی کلامی و اعتقادی خود معتقد است که لفظ به خودی خود دارای تأثیر در عالم خارج بوده و صرفاً چارچوبی قراردادی برای بیان مفاهیم اعتباری نیست. در مقابل، نظریه وضعی رابطه لفظ و معنا را از سنخ وضع و جعل و قرارداد می‌داند. نتیجه نظریه ذاتی بودن در عالم حقوق، ایجاد استحکام و انتظام است. در مقابل، نظریه وضعی بودن به اصل آزادی قراردادها و نتایج آن می‌انجامد. البته این نظریات و نتایج، صرفاً براساس طریق تحلیل زبانی به دست آمده است؛ چه بسا فقهی قائل به ارتباط ذاتی لفظ و معنا باشد، اما با مراجعه به ادله کتاب و سنت به آزادی عقود و قراردادها حکم نماید یا حقوق‌دانی آنچه در تحلیل اقتصادی یک ماده می‌پسندد، بر نتایج حاصله از تفسیر زبانی آن مقدم بدارد.

در باب ماهیت معنای ورای الفاظ هم مشهور ماهیت و یا مدرک عقلانی را چیزی می‌دانند که لفظ برای آن وضع شده است و گروهی دیگر خود حقیقت خارجی را. هریک از این

۱۴. بررسی تطبیقی نظریات اصولیان در ماهیت جملات انشایی با نظریه افعال گفتار آستین و سرله به‌ویژه در اموری چون ضمانت اجرای عدم رعایت حکم یا شرایط تشکیل خود حکم می‌تواند دست مایه پژوهش‌های مستقل و جامعی قرار گیرد.

نظریات که پذیرفته شوند، یک نکته مشترک است که پذیرش امری مشخص به عنوان معنای الفاظ می‌باشد. قانون‌گذار نیز نسبت به استفاده از معنای این الفاظ مأخوذ است و تفسیر حقوقی نیز صرفاً بر مبنای همین معانی صورت می‌گیرد، نه براساس میل مفسر یا شناخت مقصود مستتر در نهاد قانون‌گذار. در واقع، باید بین مقام وضع و مقام استعمال تفکیک قائل شد؛ لفظ در معنا و موضوع له خاص خود وضع می‌شود و این ظهور حال و کلام متکلم است که مقصود او را به مخاطب می‌نماید. پس الفاظ، معانی ثابتی دارند که با زبان عرفی بیان شده و با فهم عرفی فهم می‌شود. شارع و قانون‌گذار هم پیرو همین منطق عرفی بوده و الفاظ را مطابق معانی از پیش تعیین شده استعمال می‌کنند. بنابراین، معنای یک ماده امری ثابت است و نمی‌توان آن را تابع اراده مقنن دانست. بر این مبنا تفسیر حقوقی را باید متن محور دانست. نظر غالب معاشناسان - به جز دیویدسون و پیروانش - نیز چنین است. اینان نیز به وجود هویت ثابتی به اسم معنا در ورای الفاظ قائلند، اعم از آن که آن اهمیت را مرجع، محتوا یا سنس بنامند. از این رو تفسیر متن به طور عام و تفسیر متن حقوقی به طور خاص باید براساس معانی الفاظ موجود در متن صورت گیرد.

منابع

- اصفهانی، محمد حسین، *نهایة الدرایة*، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۳۷۴.
- اصفهانی، محمدتقی، *هدایة المسترشدين*، قم، موسسه آل البيت، بی‌تا.
- اصفهانی، میرزا مهدی، *ابواب الهدی*، تحقیق حسین مفید، تهران، منیر، چاپ اول ۱۳۸۷.
- _____، *رسائل شناخت قرآن*، تحقیق حسین مفید، منیر، تهران، چاپ اول ۱۳۸۸.
- ایروانی، علی، *نهایة النهایة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۰.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ق.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *الفارق*، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۸۶.
- _____، *صد مقاله در روش تحقیق علم حقوق*، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۸۲.
- حائری یزدی، عبدالکریم، *درر القوائد*، قم، چاپخانه مهر، بی‌تا.
- خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، قم، موسسه آل البيت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ق.
- خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.

- _____، **کتاب البیع**، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۵ق.
- خیمینی، مصطفی، **تحریرات فی الاصول**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق.
- خوئی، ابوالقاسم، **دراسات فی علم الاصول**، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- رشتی، میرزا حبیب، **بدایع الافکار**، قم، موسسه آل البيت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ق.
- سبحانی، جعفر، **تقریرات فارسی دوره ششم خارج اصول**، مبحث الفاظ. <http://1zekr.com>
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الکلام**، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- صدر، محمد باقر، **المعالم الجديدة**، نجف، النجاح، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۵ق.
- _____، **بحوث فی علم الاصول**، تحقیق سید محمود هاشمی، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طباطبایی، محمد حسین، **المیزان**، قم، موسسه النشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۰۲ق.
- _____، **بداية الحكمة**، تهران، بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی، بی تا.
- _____، **حاشية الكفاية**، تهران، بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی، بی تا.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- عاملی غروی، جواد بن محمد، **مفتاح الکرامة**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة القديمة، بی تا.
- فاضل لنکرانی، محمد، **مباحث اصولی**، تنظیم محمدرضا پروازی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- محقق کرکی، علی بن حسین، **جامع المقاصد**، قم، موسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مروارید، محمود، «نظریات شیعی انگارانه در فلسفه تحلیلی و علم اصول»، **مجله نقد و نظر**، سال دهم، شماره ۳۹ و ۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۸۳-۱۳۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی، **فلسفه اخلاق**، تحقیق احمد حسین شریفی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- مظفر، محمدرضا، **اصول الفقه**، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم، بی تا.
- موسوی بجنوردی، محمد، **علم اصول**، تهران، عروج، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- نابینی، محمد حسین، **فوائد الاصول**، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعة السابعة، ۱۴۲۱ق.
- نجفی اصفهانی، محمدرضا، **وقایة الاذهان**، قم، موسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- هاک، سوزان، **فلسفه منطق**، ترجمه سید محمدعلی حجتی، قم، طه، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- یثربی، یحیی، **تاریخ تحلیلی - انتقادی فلسفه اسلامی**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸.

یزدی، محمد کاظم، *العروة الوثقى*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٧ق.

Chomsky, Noam, *New Horizons in the Study of Language and Mind*, Cambridge University Press, 2000.

Evans, Vyvyan & Green, Melanie, *Cognitive Linguistics*, First Edition, Edinburgh University Press, , Edinburgh ,2006.

Hart, H.L.A , *The Concept of Law*, First Edition, Clarendon Press, Oxford, 1961.

McGilvary, J, *Meanings Are Syntactically Individuated and Found in the Head*, in Mind and Language, 1998.

Stelmach, Jerzy & Brozek, Bartosz, *Methods of legal reasoning*, Springer, Dordercht, 2006.

Strassler, Jurg, *Propositions*, in Key Leads in Linguistic and the Philosophy of language, First Edition, Edinburgh University Press, Edinburgh, 2009.

Speaks, Jeff, *Theories of Meaning*, in The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2011 Edition), Edward N.Zalta (ed), URL=<http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/entries/meaning/>

پروپوزیشن کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی